

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

والنتین کاتاسانوف\*-(Valentin Katasonov)

برگردان از: ا. م. شیری

۰۶ جنوری ۲۰۱۷

## جمهوری‌های منطقه بالتیک و انحلال اتحاد شوروی

با تمرکز روی مطالب منتشره به مناسبت سالگرد فاجعه انحلال اتحاد شوروی، یک بی‌دقتی جدی توجه مرا به خود جلب نمود. آری، اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی منحل شد، اما در رابطه با جمهوری‌های حوزه بحیره بالتیک نمی‌توان گفت که آنها در نتیجه نابودی اتحاد شوروی پدید آمدند. آنها چند روز پس از کودتای دولتی در ماه اگست سال ۱۹۹۱ از اتحاد شوروی جدا شدند.

اتحاد شوروی پس از این زخم هلاکتبار، تقریباً چهار ماه با مجموع ۱۲ جمهوری به جای ۱۵ جمهوری به حیات خود ادامه داد و سپس به موجودیت خود به طور قطعی پایان داد.

۶ سپتمبر سال ۱۹۹۱ میخائیل گوربچوف (Михаил Горбачёв)، رئیس جمهور اتحاد شوروی سه فرمان امضاء کرد. آنها رونوشت همدیگر بودند و "در مورد به رسمیت شناختن استقلال (جمهوری لیتوانی) (جمهوری لتونی، جمهوری استونی) "نامیده شدند. هر نسخه شامل پنج بند بود. بند اول: "استقلال جمهوری لیتوانی (جمهوری لتونی، جمهوری استونی) به رسمیت شناخته می‌شود". بند پنجم: "وزارت خارجه اتحاد شوروی از تقاضای جمهوری لیتوانی (جمهوری لتونی، جمهوری استونی) برای عضویت در سازمان ملل متحد حمایت می‌کند". کل هر فرمان شامل نیم صفحه بود، اما عواقب آنها غیرقابل تصور.

ابتداء در مورد بی‌اعتباری حقوقی این فرمان‌ها توضیح می‌دهم. ۲- ۵ سپتمبر کنگره نمایندگان خلق اتحاد شوروی در مسکو برگزار بود، که در روز پایانی آن، قانون شماره ۱- ۲۳۹۲ اتحاد شوروی "در باره نهاد‌های قدرت دولتی و اداره اتحاد شوروی در دوره گذار" به تصویب رسید. ماده اول این قانون تصریح می‌کرد: "شورای عالی اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی عالی‌ترین نهاد قدرت کشور در دوره گذار است". ماده ۳ ناظر بر ایجاد یک نهاد قدرت دیگر - شورای دولتی بود. استقلال جمهوری‌های منطقه بالتیک ۲۴ ساعت پس از پایان این کنگره به رسمیت شناخته شد، در حالی که این نهاد تازه تأسیس تنها ارگان تصمیم‌گیری در چنین موارد سرنوشت‌ساز بود. گوربچوف فقط به عنوان رئیس کنگره نمایندگان خلق از چنین اختیار برخوردار نبود. افزون بر این، او "خود انحلالی" کنگره را پیشنهاد نمود. قبول پیشنهاد او موجب تصویب قانون ۱- ۲۳۹۲ گردید.

۶ سپتمبر گوربچوف دیگر حق نداشت خود را رئیس جمهور اتحاد شوروی بنامد و از حق امضای هیچ سندی برخوردار نبود. صرفنظر از این، با امضای این فریبکار ("رئیس جمهور اتحاد شوروی" که نبود) انتشار اسناد تازه و تازه تا آخر دسمبر ادامه داشت. سه فرمان در مورد "جمهوری‌های منطقه بالتیک" (آنها تحت شماره‌های گس - ۱، گس - ۲، گس - ۳ صادر شدند) اولین و ویرانگرانه‌ترین آنها برای نابودی قطعی اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی بودند.

نه، نباید همه را به حساب گوربچوف نوشت. موضوع وضعیت و اختیارات نهاد جدید قدرت - شورای دولتی - در همان کنگره مورد مذاکره قرار گرفت. کنگره اعضای شورای دولتی را متشکل از رئیس جمهور اتحاد شوروی و رؤسای جمهوری‌های متحده، منتها نه ۱۵ جمهوری موجود در آن هنگام، بلکه، از ۱۱ جمهوری تعیین نمود! رؤسای جمهوری‌های منطقه بالتیک در فهرست ثبت نشده بودند. یعنی نمایندگان کنگره دوستانه با جدائی آنها موافقت کردند. روند تجزیه درست از همان زمان آغاز گردید. قانون نحس شماره ۱ - ۲۳۹۲ مصوب ۵ سپتمبر را می‌توان مبداء حرکت شمرد.

در آن هنگام "جامعه جهانی" تظاهر کرد، که در رابطه با جمهوری‌های منطقه بالتیک همه امور روبه راه است. ملل متحد با شتاب باور نکردنی، با گذشت فقط ۱۱ روز پس از لحظه امضای فرمان ساختگی و غیرحقوقی گوربچوف، در تاریخ ۱۷ سپتمبر سال ۱۹۹۱ لتونی، لیتوانی و استونی را به عنوان اعضای جدید خود پذیرفت.

بگذار خوانندگان حیرت نکنند، اما، با یادآوری جزئیات "جدائی" جمهوری‌های شوروی منطقه بالتیک از ترکیب اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی، من به طور ناخواسته آن را با هم‌پرسی انگلستان در خصوص عضویت این کشور در اتحادیه اروپا مورد مقایسه قرار می‌دهم. انگلیس‌ها به خروج کشورشان از اتحادیه اروپا رأی دادند، اما روند جدائی بین لندن و بروکسل سخت و طولانی خواهد بود (این کار ممکن است تا سال ۲۰۱۹ و حتا تا سال ۲۰۲۰ به طول انجامد). کمیسیون اروپا به لندن یادآور می‌شود، که فقط پس از اجرای انبوه تعهدات می‌تواند "طلاق" بگیرد. فقط تعهدات مالی آن ۵۰ میلیارد یورو ارزیابی می‌شود (بدهی انباشته لندن به بودجه عمومی اتحادیه اروپا بخشی از آنهاست). البته، لندن می‌تواند همه تعهدات را نادیده بگیرد و فردا اعلام آزادی نماید، اما این مشابه آن خواهد بود که یکی از زوجین در را پشت سر خود محکم می‌کوبد و به زندگی تازه کارتن‌خوابی آغاز می‌کند. لندن به طور قطع به "کارتن‌خوابی" علاقه مند نیست، بلکه، خواستار حفظ دسترسی به بازار قاره اروپا است و می‌خواهد همچنان به عنوان مرکز مالی بین‌المللی برای بانکهای اروپا باقی بماند.

اما هنگام جدائی جمهوری‌های منطقه بالتیک و اتحاد شوروی هیچ کدام از طرفین در مورد اموال مشترک حتا حرفی نزدند. سنت "فراموشی" در باره اموال و بدهی‌ها را همان گوربچوف در روزهای تخریب دیوار برلین و وحدت دو المان بنیان نهاد. هنگامی که در تاریخ ۱۲ سپتمبر سال ۱۹۹۰ توافقنامه حل و فصل نهائی روابط المانها بین جمهوری دموکراتیک المان، جمهوری فدرال المان، اتحاد شوروی، ایالات متحده امریکا، انگلستان و فرانسه به امضاء رسید، اتحاد شوروی در سیمای گوربچوف مسأله مربوط به دارائی‌های اتحاد شوروی و المان متحد را هم "فراموش کرد". حتی در حقیقت، پس از امضای توافقنامه مسائلی از این قبیل مطرح گردید: ۱ - **غرامت پرداختی المان** (اتحاد شوروی موفق شد فقط چند درصد از غرامت تعهدی المان را دریافت نماید)، ۲ - **املاک و مستغلات**. هزاران ساختمان احداث شده توسط اتحاد شوروی برای استقرار واحدهای نظامی خود، پس از خروج نیروهای ارتش شوروی در المان به جای ماند. مسأله اول به طور کلی مطرح نشد (که خود آنها به نرخ امروزی میلیاردها دالر برآورد می‌شود). در رابطه با مسأله دوم، چنان مبلغ ناچیزی به عنوان جبران خسارت دریافت نمود، که حتا برای احداث منزل به نظامیان خارج شده

از المان شرقی کفایت نکرد (رجوع کنید به: روسیه و غرب در قرن بیستم. تاریخچه رویارویی اقتصادی و همزیستی. والنن کاتاسانوف، مسکو. مؤسسه تمدن روسی، ۲۰۱۵).

در ارتباط با جمهوری‌های حوزه بحیره بالتیک نیز چنین اتفاق افتاد. "سخاوتمندی" گوربچوف به آن ختم گردید، که در هیچ یک از پنج بند فرمان ۶ سپتمبر سال ۱۹۹۱ به حل و فصل مسائل اقتصادی در مناسبات متقابل جمهوری‌های منطقه بالتیک و اتحاد شوروی حتما اشاره‌ای هم نشد.

و اما جمهوری‌های منطقه بالتیک پس از تنفس چند جرعه از "هوای آزادی"، به یاد لزوم نان افتادند. سر و کله انواع مختلف "تحقیقات"، "گزارشات"، "اظهارات" مرتبط با خسارات متحمل در نتیجه "اشغالگری اتحاد شوروی" پدیدار گردید. در واشینگتن از طرح "درخواست غرامت" از فدراسیون روسیه حمایت می‌کردند.

ادعای غرامت مبتنی بر سه اصل است: اول - فدراسیون روسیه را به مثابه جانشین حقوقی اتحاد شوروی بدون استثناء در همه مسائل تلقی می‌کنند و مسکو را مخاطب همه ادعاهای مربوط به موضوع "اشغال شوروی" می‌شمارند. دوم - "مبنای" مدعیات را بازنگری کامل تاریخ اتحاد شوروی و جهان تشکیل می‌دهد. سوم - مدعیات بر روی پایه فریبکاری در محاسبات اقتصادی استوار می‌شود.

روی نکته آخر تمرکز می‌کنم. کشورهای پیشرفته اروپایی مانند فنلاند، ناروی، دنمارک را به عنوان مرجع برای محاسبه "متضرر" در نظر می‌گیرند. "قربانیان اشغال" پافشاری می‌نمایند، که آنها به لحاظ سطح رشد در سال ۱۹۳۹ با این کشورهای مرفه هم‌تراز بودند، و نیم قرن "اشغال" آنها را به وضعیت اسفناک دچار نمود. و آنها به این زیان فرضی در مدت نیم قرن باور دارند.

فریبکاری در آنجا آشکار می‌شود، که میزان رشد اقتصادی و سطح زندگی جمهوری‌های منطقه بالتیک در آستانه جنگ جهانی دوم در مقایسه با "معیارهای" کشورهای اروپای شمالی فوق‌الذکر به شدت نازل بود. سطح توسعه اتحاد شوروی و جمهوری‌های متحده آن بسیار پویاتر از کشورهای غربی بود. در این واقعیت حتما کارشناسان اقتصادی غرب نیز تردید ندارد. "قربانیان اشغال" در ترکیب اتحاد شوروی برتری‌های زیادی داشتند. آنها به لحاظ توسعه اقتصادی از برخی جمهوری‌ها، از جمله، از جمهوری سوسیالیستی فدراتیو روسیه جلوتر بودند.

یکی دیگر از روش‌های محاسبه بر پایه برآورد ضایعات انسانی استوار می‌شود. بیش‌مانه‌ترین روشی که تصور آن مشکل است. کاهش جمعیتی اولین سالهای پیوند جمهوری‌های منطقه بالتیک به جمع جمهوری‌های متحد شوروی را محاسبه نمودند. اما توجه نداشتند که کاهش آن سالها نتیجه عملیات جنگی و انتقال توده‌ی جمعیت غیرنظامی به خارج از اراضی جمهوری‌ها، به طور عمده به مناطق امن اتحاد شوروی بود. اما فراموش می‌کنند، که چه تعداد سرباز و افسر اتحاد شوروی هنگام آزدسازی حوزه بالتیک جان باخت: در لتونی - ۱۵۰ هزار؛ در لیتوانی - ۲۰۰ هزار نفر؛ در استونی - ۱۵۰ هزار سرباز شوروی. زندگی نیم میلیون انسان به ازای رهائی حوزه بالتیک از چنگال فاشیسم!

روند "رهائی" جمهوری‌های حوزه بالتیک از "اشغال" اتحاد شوروی از سال ۱۹۸۹ آغاز شد. تأثیر این فرایند بر اقتصاد جمهوری‌ها بی‌التیک بسیار دردناک بود. نمودار اقتصادی سه جمهوری مستقل حوزه بالتیک در سال ۱۹۹۳ بسیار پائین‌تر از سال ۱۹۹۱، به ویژه، کمتر از سال ۱۹۸۹ بود.

جاعلان تاریخ و اقتصاد می‌توانند از مشاوره رایگان من بهره‌مند شوند: برای پیچاندن "ضرر"، پیشنهاد می‌کنم به جای سال ۱۹۹۱ یا سال ۱۹۹۳، سال ۲۰۱۳ یا سال ۲۰۱۴ را مبنای محاسبه قرار دهند. بر اساس آمار دستکاری‌نشده، حجم درآمد ناخالص ملی جمهوری‌های حوزه بالتیک در مقایسه با "حداکثر شوروی" ۲ برابر کاهش یافته است. خوب، چرا نباید این میزان کاهش را نه به حساب آنهایی که کشورهای تازه استقلال‌یافته را در مدت ربع قرن به زانده

عقب‌مانده سرمایه‌داری جهانی تبدیل کردند، بلکه، به پای "اتحاد شوروی تمامیت‌خواه" نوشت؟ اگر مدعیات سیاستمداران منطقه بالتیک را مورد توجه قرار دهیم، معلوم می‌شود که آنها حتی پس از گذشت ربع قرن از زمانی که سند "آزادی" جعلی خود را از دست گوربچوف گرفتند، همه بدبختی‌های اقتصادی و اجتماعی استقلال خود را ناشی از "گذشت اتحاد جماهیر شوروی" تصور می‌کنند.

گذشته از شوخی، محاسبه بهائی که آنها به ازای همگرایی با "تمدن جهانی" پرداختند، بسیار ساده است: شاخص میانگین آن از اوایل سالهای ۹۰ تا سال ۲۰۱۴ چنین است: تنزل اقتصادی در استونی -۳۵ درصد، در لیتوانی -۴۹ درصد و در لتونی -۵۲ درصد.

اما به آن دسته از "کارشناسان" منطقه بالتیک که با اشتیاق فراوان سعی کردند تلفات انسانی را مبنای محاسبه خسارات اقتصادی تعیین نمایند، آمار جمعیتی "دوره استقلال" را یادآوری می‌کنم: جمهوری سوسیالیستی استونی اتحاد شوروی یک میلیون و ۵۶۵ هزار نفر جمعیت داشت و جمهوری استونی کنونی یک میلیون ۳۱۳ نفر جمعیت دارد (میزان کاهش جمعیت: ۱۶ و ۱ دهم درصد). جمهوری سوسیالیستی لتونی اتحاد شوروی ۲ میلیون و ۶۶۶ هزار نفر جمعیت داشت و جمهوری استونی کنونی یک میلیون ۹۷۶ نفر جمعیت دارد (میزان کاهش جمعیت: ۲۶ و ۹ دهم درصد). جمهوری سوسیالیستی لیتوانی اتحاد شوروی ۳ میلیون ۶۸۹ هزار نفر جمعیت داشت و جمهوری استونی کنونی ۲ میلیون و ۸۹۸ نفر جمعیت دارد (میزان کاهش جمعیت: ۲۱ و ۴ دهم درصد). فرار می‌کنند؟ می‌میرند؟

"کارشناسان" منطقه بالتیک در محاسبات خود در خصوص "اشغالگری شوروی" ادعا می‌کنند که هر نفر کاهش جمعیتی باید ۱۰ میلیون دالر ارزیابی شود. جالب است، آیا این حسابگران جرأت دارند صورتحساب ۱ تریلیون و ۷۳۳ میلیارد دالری روی میز غرب بگذارند؟

\* پروفیسور، دکتر علوم اقتصاد، مدیر مرکز پژوهش‌های اقتصادی روسیه

به نام "سرگئی فیودورویچ شاراپوف"

<http://www.fondsk.ru/news/2016/12/25/raspad-sssr-i-pribaltika-43279.html>

۱۵ دی - جدی ۱۳۹۵